



## انتخابات عجیب و مخصوص به ایران: نقش ایدئولوژی

لادن برومند

ترجمه فارسی توسط گذار

لادن برومند همکار مهمان انجمن بین‌المللی پژوهش‌های دموکراتیک، تاریخ‌دانی است ایرانی، با دکترا از مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی در پاریس. وی نویسنده کتاب "جنگ اصول"، به زبان فرانسه مورخ ۱۹۹۹، است تحلیلی از رژیم ترور و بررسی جامع و گسترده ای است از کشاکش‌های میان حقوق طبیعی انسان و حاکمیت مطلق ملت (ناسیون) در مباحثات پارلمانی انقلاب فرانسه ۱۷۹۴-۱۷۸۹.

" انتخابات ریاست جمهوری ایران در ژوئن ۲۰۰۵، جهان را شگفت زده کرد. همه نامزدان اصلاح طلب در دور اول انتخابات ناکام ماندند و در مرحله نهایی رئیس‌جمهور محافظه کار پیشین علی اکبر هاشمی رفسنجانی، به رغم برنامه انتخاباتی آزاد منشانه تر اجتماعی که داشت (و نه الزاماً سیاسی) در رقابت با فردی افراطی چون محمود احمدی نژاد، با برنامه ای توده پسند از نظر اقتصادی، شکست خورد. کارشناسان می‌گویند توضیح دهند که نتایج انتخابات، در مورد رأی دهندگان ایرانی، چه مسأله ای را روشن می‌کند. آیا پس از چهار بار امید بستن به اصلاح طلبی از ۱۹۷۷ به این سو، عاقبت از این امید دست کشیده و رو کرده اند به سیاست‌های گذشته در دوران خمینی؛ به رفاه متکی بر درآمدهای نفتی و شعارهای ضد ثروت و ضد فساد و رشوه خواری که در آن ایام فضا را یکسره آکنده بود؟ آیا جنبش اصلاح طلبی که تأکیدش را بر مسائل سیاسی نهاده بود و نه بر مشکلات اقتصادی - اجتماعی، به برانگیختن و اکتش رأی دهندگان انجامیده است؟ و یا این که این امر نتیجه اعتراض سرزنش آمیزی است نسبت به گروه روحانیان حاکم، و شیوه‌های سرکوبگرانه و ثروت اندوزیهای نامشروع و بدنام آنان؟

این قبیل کنجکاو و جستجوها، در دموکراسیهای آزاد (لیبرال) که انتخابات خواست و اراده عمومی را بازتاب می‌دهد، خیلی طبیعی است، اما در مورد کشوری که به صورت رسمی نامزدهای انتخابات را هم پیش و هم پس از رأی‌گیری کنترل و رد صلاحیت می‌کنند و تقلبات انتخاباتی امر رایجی است، گمراه کننده است. اما با اینهمه، این امر به معنای این نیست که انتخابات ایران ارزش مطالعه و بررسی ندارد. برعکس، این انتخابات منظرگاه خوبی را در اختیار می‌گذارد که به ساز و کارهای ایدئولوژیکی که به رفتار رژیم اسلامیست ایران و مخالفان دموکراسی خواه آن شکل می‌بخشد، در نگرینده شود و بتوان مسیری را شناسایی کرد که هر یک از این دو در بافتار (context) نوین بین‌المللی که نبرد نظامی و جنگ ایدئولوژیک آمریکا علیه ترور بر آن سایه افکنده خواهند پیمود.

در آغاز کار، احتمال دارد این پرسش مقدر مطرح شود که جمهوری اسلامی، که مشروعیت خود را مستقیماً از آسمان و از اراده خدائوندی اخذ می‌کند (بنا به ادعا!) و نه از اراده و خواست مردم، چرا انتخابات برگزار می‌کند؟ واضح است که انتخابات در جمهوری اسلامی در خدمت همان هدف و منظوری نیست که در یک واحد سیاسی دموکراتیک، می‌توان انتظار داشت یعنی به

حساب آوردن مردم به عنوان سرچشمه مشروع و قانونی قدرت حاکمه. اینک اگر چه متناقض نما به نظر می رسد ولی برگزاری انتخابات در جمهوری اسلامی عملی است ناگزیر و اجتناب ناپذیر ، و در طول تاریخ موجودیت خود جمهوری اسلامی منظم انتخابات مختلف برگزار کرده و از هر وسیله ای ، از تهدید گرفته تا تحبیب سود جسته ، تا مردم را به پای صندوق های رأی بکشاند .

پرسش اصلی این است که ، چه گونه نظریه حق حاکمیت الهی با نظر انتخاب از طرف مردم در ساختار نظام سیاسی رژیم ، با هم سازگار می شوند و عمل می کنند . بنیان گذاران جمهوری اسلامی ، انتخابات را به عنوان نخستین منشاء مشروعیت یابی حکومت نفی می کردند. (۱) و اصل ۵۹ قانون اساسی ، انتخابات را فقط به سطح " نمایانگر افکار عمومی " تقلیل می دهد و از این راه و با تنزل اهمیت آن ، آن را با حق حاکمیت الهی ، سازگار می سازد .

بدین ترتیب خیلی عجیب نیست که تا وقتی شورای نگهبان که نهادی غیر انتخابی است اجازه شرکت نامزدی را در انتخابات ندهد و یا نتایج انتخابات به تأیید آن شورا نرسد ، این امور وجهه قانونی ندارد .

انتخابات به جمهوری اسلامی کمک می کند که در برابر سه خطر دایمی از خود محافظت کند . نخستین خطر ، ماهیت مذهبی دارد . بسیاری از پیشوایان مذهب شیعه چه در خارج و چه در داخل ایران با تفسیرهای بدعت گذارانه خمینی که میانی امروزی حکومت اسلامی بر آن استوار است ، موافق نیستند . سطح مشارکت بالای مردم در انتخابات کمک می دهد به اینکه این مخالفان به عنوان یک نیروی حاشیه ای دیده شوند .

خطر دوم ماهیت بین المللی دارد. زیر پا گذاشتن دائمی حقوق [ مردم ] و سرکوبگری رژیم ، آن را در برابر انتقادات بین المللی و تبلیغات ضد رژیم آسیب پذیر کرده است . انتخابات ، سپر ضربه گیر در مقابل انتقادات روحانیان مخالف و نیز انتقادات خارجی است ، و به سرمایه گذاران خارجی اطمینان می بخشد .

خطر سوم ، داخلی و سیاسی است ، رژیم ، برآمده و دست کار یک جور ائتلاف سیاسی نامتجانس است . و با این خصوصیت می بایستی بتواند از عهده درگیریهای مزمن و بسیار جدی بالقوه و سرنوشت ساز جناحی برآید. انتخابات چنان که درد نباله مطلب خواهیم دید ، به گروه سالاران حاکم کمک می دهد که بتوانند اثرات مخرب درگیری های جناحی را بهتر مهار کنند .

حذت و اهمیت نسبی این تهدیدات با توجه به شرایط مختلف فرق می کند . در طول دهه سالهای ۱۹۸۰ خمینی داور دعوای بین جناحی بود ، و آراء عمومی هنوز وزن و اهمیتی را که پس از مرگ وی در سال ۱۹۸۹ پیدا کرد نداشت ، جانشینان او بودند که از سوی جامعه بین المللی با چالش روز افزون در زمینه مشروعیت مردمی شان مواجه شدند و انتخابات در خدمت این قرار گرفت که در انظار بین المللی ، توهم وجود یک رژیم مردمی را ایجاد کند ، مشارکت وسیع توده ای تا وقتی که خمینی زنده بود مسأله حاد و نگران کننده ای نبود . در پی درگذشت او ، و جای گرفتن علی خامنه ای در مقام ولی فقیه ، که شان و شئون مذهبی اش بسیار کمتر از خمینی بود ، گروه حاکمان روحانی ، برای حل و فصل درگیریهای بین خود شان ، به انتخابات روی آوردند و از آن کمک گرفتند . آراء عمومی ، در چارچوب محدودیتهای " حاکمیت الهی " به خبگان حاکم و گروه بندی های شان فرصت تقسیم و دست به دست کردن مقامات را به طور منظم و مرتب می دهد و نام نامزدان به فهرست " خودی " های رژیم افزوده می گردد و از مزایای جنبی آن بهره مند می شوند .

## رأی دهی و تغییر

رأی دهندگان ایرانی ، که به هیچ روی بازبچه منفعل این چنین انتخاباتی نشده اند ، از نیاز رژیم به مشارکت حداکثر مردم در انتخابات ، به عنوان اهرمی در خدمت بازتر ساختن فضا بهره می جویند . حمایت فعالانه آنان از رفسنجانی در پیروزی او بر شاخه چپ گروه حاکم و هوادار اتحاد شوروی در سال های آغازین دهه ۱۹۹۰ ، نقشی حیاتی بازی کرد . و مشارکت نظرگیر رأی دهندگان در انتخابات ۱۹۹۷ به میزان ۸۰ درصد دور محور برنامه ادبیهای سیاسی و حکومت قانون در چارچوب قانون اساسی ، که محمد خاتمی اعلام و مطرح کرده بود ، کمک داد که شیوه حکومتی شوروی مآبی که در ایران غلبه داشت به کنار رانده شود ، و تنها خاطره ای ناخوش از آن در اذهان باقی بماند. شانزده سال پس از مرگ خمینی ، زندگی در ایران به طور اساسی از جهاتی بهتر شده است و حقاً سهم به سزایی از این دست آوردها را باید به حساب رأی دهندگان ایرانی گذاشت . من باب مثال ، برای کشیدن شهروندان به پای صندوقهای رأی ، حکومتگران می بایستی از برخی جنبه های ایدئولوژیک سخت کیشانه خود دست بردارند و بگذارند زنان ،

مقررات سخت و کامل پوشش اسلامی را نادیده بگیرند. به رغم ناچیز بودن، فضای وسیع تر آزادی های فرهنگی، اجتماعی و شخصی که به دست آمده است واقعی است. کسانی که اهل خطر بیشترند، حتا در زمینه آزادی بیان نیز در رسانه ها و روی اینترنت به آزمون هایی دست زده اند.

البته رژیم نیز از بازی انتخابات به نوبت خود سود برده است. واگذاری صوری امتیازات ایدئولوژیک، در مقابل بهره مندی از یک چهره مقبول تر بین المللی و به دست آوردن فضای وسیع تری برای مانورهای دیپلماتیک (البته نه در مورد بلند پروازیهای اتمی رژیم)، معامله سودمندی برای صاحبان قدرت در تهران است. برای یک حکومت تمامیت خواه تروریست و منفور در سطح جهانی، مجاب کردن روزنامه نگاران و دیپلماتهای غربی که آن را حکومتی "دموکراتیک" بخوانند دست آورد کوچکی نیست.

با این همه با گذشت زمان، این بازی، هم برای رژیم و هم برای جامعه مدنی جذابیت خود را از دست داد و موجب افزایش نارضایتی در هر دو سو شد. لفاظی های دموکراسی خواهانه خاتمی، نشریات جسورتر عرصه روزنامه نگاری را - که آزادانه تر از هر موقع دیگری در تاریخ جمهوری اسلامی منتشر می شدند - ترغیب می نمود که نا رضائی های شهروندان و نیاز به اصلاحات دموکراتیک را هر چه بیشتر برجسته سازند. کادرهای اسلامیت - لنینیست افراطی، که در دهه ۱۹۸۰ دست به ترور و ارباب ملت زده بودند، دوباره در زندگی عمومی سر و کله شان پیدا شد، اما این مرتبه به نیت طرح گفتگویی قویاً متأثر از تجربه دموکراتیزاسیون دوران پس از فروپاشی کمونیسم در شرق اروپا و در اتحاد جماهیر شوروی سابق. این دگرگونی زبانی، کسانی را در جامعه مدنی دوباره به حرکت آورد که هنوز در حسرت و آرزوی تغییر بودند ولی ارباب و تهدید و ترور و ادارشان کرده بود سکوت پیشه کنند. این وضعیت همچنین به کنش و واکنشهای جدیدی بین "خودیهای" اصلاح طلب اسلام گرا و ناراضیان دنیوی نگر "غیر خودی" میدان داد. "خودیها" بی که مجوز انتشار روزنامه و مجله ای را به دست آورده بودند، از روشنفکران "غیر خودی" دعوت به همکاری می کردند تا برای نشریاتشان مطلب بنویسند. احزاب ممنوعه، به رغم قوانین بازدارنده به تجدید سازمان پرداختند. ناراضیان مدافع دموکراسی، افرادی مانند پروانه فروهر و شوهرش داریوش فروهر آغاز کردند به برقراری ارتباط و دیدار با دانشجویان ناراضی، که با علاقه و شور وافر، برای راه اندازی سازمانهای مستقل دانشجویی، جدای از تشکیلات دانشجویی وابسته به حکومت - تلاش می ورزیدند. نویسندگان و روشنفکران سکولار (دنیوی نگر)، کانون نویسندگان ایران را بار دیگر از نو به راه انداختند و برخی از آنان به رغم دستور مقامات رسمی از گذاشتن "بسم الله الرحمن الرحیم" بالای صفحه نخست اساسنامه کانون خود داری ورزیدند، با این توجیه که اعتقادات مذهبی، امری خصوصی است و با کار و وظائف کانون ابداً مربوط نیست. روزنامه های اصلاح طلب به گستره وسیعی از موضوعات مختلف پوشش می دادند، از مجازات اعدام گرفته تا موضوعاتی چون، شفافیت کار حکومت، فساد و رشوه خواری و چشم انداز آتی انتخابات آزاد.

رژیم در هراس از این که نکند مهار امور از دست اش بیرون رود آغاز کرد به سرکوب و بگیر و ببند. یورش نظاممند به مطبوعات در بهار سال ۱۹۹۸ شروع شد. در پائیز همان سال مأموران رژیم فروهر ها را به قتل رساندند و نیز سه تن دیگر از نویسندگان را، که دو نفر از آنان از مدافعان اصولی شخصی بودن باور و اعتقادات مذهبی بودند. موجی از برآشفتگی و خشم عمومی بالاترین مقامات را مجبور ساخت، قتل ها را محکوم کنند. وزیر مسئول وزارتخانه ای که کارکنان آن مرتکب این جنایت شده بودند، از مقام خود استعفا داد.

اما این هنوز پایان کار نبود. روزنامه سلام، از پی گیری موضوع دست برداشت و به چاپ گزارشهای افشاگرانه در مورد قتلها، همچنان ادامه داد. و مسئولان امر در تاریخ ۷ جولای ۱۹۹۷ آن را توقیف کردند. در تهران، دانشجویان، در اعتراض به توقیف و حمایت از حق انتشار روزنامه دست به اعتصابی نشسته و مسالمت آمیز زدند. پلیس و اعضای شبه نظامی وابسته به رژیم با شدتی بی سابقه دخالت کردند و شبانه به خوابگاه دانشجویان در تهران وحشیانه یورش بردند و تعدادی را زخمی و ناقص کردند. تظاهرات اعتراضی دانشجویان به این وحشیگریها در فردای آن روز (۸ جولای) منحصر به تهران نماند و سراسر کشور را فرا گرفت و با بالا گرفتن در خواستهای تظاهر کنندگان، اوجی تازه یافت. برای نخستین بار در ربع قرن گذشته، درخواست تغییر رژیم و برقراری یک جمهوری سکولار (دنیوی و غیر الهی) ! در شعارها مطرح و به طور عمومی به گوش رسید.

در پی ناآرامیها که یک کشته و چندین و چند "مفقودالثر" در بین دانشجویان برجا گذاشت، گروه سالاران بلند پایه حاکم (top oligarchs) چه از اصلاح طلبان و چه از سخت سران افراطی، به هم نزدیک شدند و در مخالفت با هرگونه تغییری در قانون اساسی صفی واحد تشکیل دادند. رأی دهندگان به حمایت از اصلاحات با حضور درپای صندوقهای رأی ادامه دادند و در انتخابات شهرداریها ۱۹۹۹، مجلس (پارلمان) در سال ۲۰۰۰ و سرانجام در رقابتهای ۲۰۰۱ ریاست جمهوری برای گزینش مناسب ترین کاندیداهای موجود از بین نامزدهای اصلاح طلب شرکت جستند. اما درست همزمان با این که رفوم و اصلاحگری رأی گرد می

آورد، نهادهای غیر انتخابی حکومت، بر سخت گیریهای خود می افزودند و حلقه ها را تنگ تر می کردند. هنگامی که مجلس منتخب ۲۰۰۲ نشانه هایی از خواست به تغییر و اصلاح قانون مطبوعات را به نمایش گذاشت، مقام ولایت مطلقه فقیه زیر عنوان "حکم حکومتی" ادامه هرگونه گفت و گویی در این زمینه را قدغن کرد. و مجلس می بایستی به این حکم گردن بگذارد، زیرا هیچ یک از نامزدان و یا نمایندگان منتخب مجلس شورای اسلامی، نمی توانند به این مقام دست یابند مگر این که قبلاً به صورت کتبی تعهد نامه ای را امضاء کرده باشند، مبنی بر سرسپردگی و پیروی بی چون و چرای از دستورات و احکام ولی فقیه (مقام عالی رهبری) سرکوب گسترده و فله ای روزنامه های اصلاح طلب ادامه یافت، و نمایندگان اصلاح طلب مجلس، بی آن که کاری از دست شان ساخته باشد فقط نظاره گر بودند. و توی شورای نگهبان نیز ته مانده اصلاحات را سرکوفت و از میان برد.

### پس از ناکامی و شکست امیدهای اصلاح طلبان

در اوایل سال ۲۰۰۲، با آشکار شدن ناکامی کوششهای اصلاح طلبان داخل رژیم و متراکم شدن سرخوردگیها و نارضایی ها، گفت و گوی تازه ای شکل گرفت. در حالی که اصلاح طلبان خیلی آگاهانه از طرح مشکلات اساسی ایدئولوژیک، و موانع موجود در قانون اساسی و نهادهای حکومتی، خودداری می ورزیدند، گفت گوی تازه، درست بر همین موضوعات انگشت می گذاشت و آنها را طرح می کرد. شکاف های سیاسی و ائتلاف های جدیدی داشت شکل می گرفت و نمایان می گشت. اصلاح طلبانی که اصل و ریشه شان برمی گشت به گروههای قدیم اسلامیت، آغاز کردند به اندیشیدن در باره ناهمخوانی ذاتی دموکراسی و حکومت دینی و نهایتاً یکسره به رژیم پشت کردند و از آن روی گردان شدند. برخی دیگر از اصلاح طلبان که به اصلاح رژیم از درون دل بسته بودند، مانند اکبر گنجی که از پاسداران قدیمی انقلاب بود پس از ناامیدی به کار روزنامه نویسی افشاگرانه روی آوردند و تجربه این سیر و سلوک فکری و قلبی. [دور شدن از رژیم] را در سلول انفرادی زندان به جان آزمودند.

دانشجویان و روشنفکران، در این میانه، آشکارا آغاز کردند به طرح این پرسش که آیا شرکت در "بازی درونی" استفاده از آراء انتخاباتی برای به پیش راندن اصلاحات، کار درستی بوده است که با در نظر گرفتن شرکت وسیع مردم در انتخابات، در عرصه بین المللی به تقویت موقعیت رژیم انجامیده، بی آن که چیزی بر آزادیهای سیاسی در داخل افزوده باشد؟

نتیجه این شک و رزیهایی رو به تزاید، روبردن به تحریم بود به عنوان تنها ابزار اعتراضی. در دسترس و ممکن، به ویژه با در نظر داشتن حساسیت اخیر رژیم نسبت به اظهارات صریح رئیس جمهور ایالات متحده جورج بوش که مشروعیت مردمی رژیم را انکار کرده بود، و رژیم می خواست به عنوان عکس العمل، انتخابات اش را هرچه وسیع تر و چشمگیر تر برگزار کند.

انتخابات شهرداریها در سال ۲۰۰۳ برای جنیش تحریم، یک پیروزی بود. نرخ مشارکت و حضور در انتخابات از ۵۷ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۲۸ درصد در چهار سال پس از آن (۲۰۰۳) تنزل یافته بود. (منابع مخالف، این نرخ را خیلی کمتر و در حدود ۲۰ درصد ارزیابی می کنند.) در تهران نرخ رسمی مشارکت از این هم پائین تر و به ۱۲ درصد سقوط کرده بود. (بنا به گزارش گروههای ناراضی دانشجویی به ۸ درصد.) و به محمود احمدی نژاد یکی از هواداران متعصب رژیم و سر سپرده مقام معظم رهبری (ولایت فقیه) و مرتبط با سپاه پاسداران و بسیج فرصت داد، انتخابات را ببرد و مقام شهردار تهران را از آن خود کند. حمایت رژیم از نامزدی احمدی نژاد و سرانجام انتخاب او به عنوان شهردار تهران، در واقع عکس العمل و پاسخ رژیم بود به جمعیت جوان رأی دهندگان تهرانی. [که انتخابات را وسیعاً تحریم کرده بودند]

امتناع رأی دهندگان از ادامه شرکت در بازی. انتخاباتی رژیم، روابط دو جناح اصلی الیگارشی. (گروه سالاری) حاکم را به هم ریخت و بازگونه کرد. برای سخت سران. افراطی رژیم این پرسش مقدر مطرح شد که اکنون که اصلاح طلبان داخل رژیم دیگر قادر نیستند، نقش قبلی. خود را در کشاندن مردم به پای صندوق های رأی ایفا کنند، چرا باید در قدرت حکومتی سهیم شوند و یکپارچگی مکتبی (ایدئولوژیک) آن را خدشه دار سازند؟ برکشیدن احمدی نژاد، نخست به مقام شهردار تهران و سپس به مقام ریاست جمهوری - مردی که می شود او را در نقطه اتصال ایدئولوژی افراطی اسلامی و تروریسم جای داد - نشانه ای است از پاسخی که سخت سران افراطی به این پرسش داده اند.

شورای نگهبان این نحوه فکر را با رد صلاحیت ده ها نامزد اصلاح طلب قبل از شرکت دوباره آنها در انتخابات فوریه ۲۰۰۴ مجلس، مورد تأکید قرار داد. این وضعیت دایره تنگ "خودپا" را تنگ تر کرد، زیرا شمار پیروان وفادار به رژیم، کسانی زیادی را نیز در بر می گرفت که طی سالهای دوره ۱۹۸۰ خدمتگزار رژیم بودند و پس از آن دل برکنده بودند از آن. نمایندگان اصلاح طلب مجلس، به این رد صلاحیت ها اعتراض کردند، اما موفق به جلب حمایت دانشجویان نشدند، که می گفتند تنها اعتراضی شایسته

پشتیبانی و ارزشمند است که هدف آن مستقیماً فراهم آوردن امکان برگزاری انتخاباتی منصفانه و آزاد و سازگار با معیارهای بین المللی باشد و نه جز آن. ۲)

با پشتیبانی حتماً برخی از اصلاح طلبان از میان نخبگان حاکم که با تحریم موافق بودند، نرخ مشارکت که در سال ۲۰۰۰ دوبرابر ۸۰ درصد بود به ۵۱ درصد (به گواهی ارقام منتشره خود رژیم) در چهار سال بعد سقوط کرد. حمایت کنندگان تحریم، مدعی اند که رقم ۵۱ درصد، ۱۶ واحد درصدی (percentag points) بالاتر از درصد رسمی اعلام شده است. و افزون بر این، هیچ کدام از برآوردها، آراء اعتراضی "باطل شده" را منظور نمی کنند و در بر نمی گیرند. تحریم، باعث شد که سخت سران افراطی اکثریت بیش از دو-سوم کرسیهای مجلس قانونگذاری را تصاحب کنند. اصلاح طلبان تقلبات گسترده، رأی سازیها و دست اندرکاری پاسداران انقلاب و بسیجی ها را در کار انتخابات بیاد انتقاد گرفتند و محکوم کردند. این گونه تقلبات و فعالیت گروههای مسلح در انتخابات سال ۲۰۰۵ ریاست جمهوری نیز چشمگیر است.

ناخوانیها در ارقام رسمی (۳) دخالت آشکار نیروهای شبه نظامی در "وادر کردن مردم به رأی دادن" و انتشار گزارشی در یکی از روزنامه های تحت مدیریت رژیم که احمدی نژاد حتماً پیش از بسته شدن شعبه های رأی گیری از رقبا پیشی گزیده بود و سرآخر وحدت نظر کاندیداهای شکست خورده در شکایت از دستکاریها و تقلبات، همه قویاً نشانگر این است که ارقام رسمی اعلام شده با ارقام واقعی فرق فاحش دارد.

### در پس و پشت عروج احمدی نژاد

با در نظر گرفتن همه ارقامی که در اختیار است، و به رغم آن ها، بسیار ثمربخش تر خواهد بود اگر که ساز و کارهای ایدئولوژیک پس و پشت برآمدن و عروج احمدی نژاد و شکست. تعجب برانگیز رئیس جمهور سابق رفسنجانی، کالویده و بررسی شود. با انتقاد بی پرده مقامات ایالات متحده از رژیم و حمایت رهبران جامعه مدنی ایران از شدت بخشیدن به تحریم ها - که در گذشته اثر جدی داشته - رژیم برآن بود که تا می تواند شمار بیشتری از رأی دهندگان را به پای صندوقها بیاورد، بی آنکه بر سر یکپارچگی مکتبی (ایدئولوژیک) جمهوری اسلامی مصالحه کند. ۴)

در نبود هیچ دورنمایی دیگر برای اصلاحات واقعی سیاسی، داغ خوردگان اصلاح طلب گویی از سر ناگزیری روی بردند به مصطفی معین و مهدی کروبی، که می خواستند کم و بیش همان کارهایی را بکنند و به پیش برند که خاتمی نامصم و دو دله خواسته بود به انجام رساند [و نتوانسته بود]. نخستین آن دو (معین)، برنامه ای را اعلام کرد، شبیه به همان نسخه خاتمی، اما با مختصر مایه ای، آزادیخواهانه تر و روشنفکر مآب تر از او. دومی (آیت الله کروبی) با برنامه ای به میدان آمد محافظه کارانه از جهت اسلامی و از نظر اقتصادی توده گرا و حتا تا حدودی سفسطه گرایانه. برای مثال: کروبی وعده می داد در صورتی که انتخاب شود به همه شهروندان بالای ۱۸ سال کمک هزینه ای نقدی پرداخت خواهد کرد.

در انتخاباتی که کثیری از رأی دهندگان شرکت می کردند و نرخ مشارکت بسیار بالا می بود، هیچ یک از این دو، شانس موفقیت چندانی نداشتند و بهره ای که رژیم از حضور و مشارکت بالای رأی دهندگان می برد بسیار بیشتر بود از پیروزی انتخاباتی. یک نامزد "اصلاح طلب" دیگر و رئیس جمهور شدن او. وعده پرداخت پول از طرف کروبی، به نظر می رسد بر برخی از رأی دهندگان فقیرتر جامعه اثر گذاشته باشد ولی از طرف دیگر بی تردید بسیاری از رأی دهندگان اصلاح طلب نسبتاً تحصیل کرده را از جدی گرفتن وی مأیوس و روی گردان کرده است. و با اینکه نتوانسته اند نقش او را در مقام ریاست مجلس و مساعدت های او به مقام معظم رهبری را در واداشتن نمایندگان اصلاح طلب به سکوت از یاد ببرند. معین می بایستی با جنبش تحریم از در رقابت درآید (بیشتر مخاطبان او، هواداران خشمگین و سرخورده اصلاحات بودند) و به علاوه چیز زیادی هم برای درافزودن به برنامه شکست خورده خاتمی نداشت. از همین رو شکست معین در دور اول رقابتها، تعجب آور نبود.

دور دوم، صحنه ای تماشایی از بازیگریهای رفسنجانی را به نمایش گذاشت، که به جای خود یکی از دشمنان قسم خورده و ثابت قدم هرگونه فضای باز سیاسی است، ولی با شوری وافر از فضای کم سابقه باز اجتماعی سخن می راند و به خصوص در مورد موازین و مقررات پوشش اسلامی و دیگر موضوعات فردی و خصوصی بازار گرمی می کرد. تبلیغات انتخاباتی او حتا دختران جوانی را نشان می داد که با اسکینینگ رینگ این سو و آن سو می چرخیدند و با گیسوان مواج در باد و با نواری بسته بر پیشانی شان که نام "هاشمی" با حروف لاتینی برآن نوشته بود، در خیابانها حرکت می کردند. چهره غربی (ویا غربی مآب) این آگهی های تبلیغی، ابداً امری تصادفی نبود. یکی از وعده های مهم انتخاباتی رفسنجانی برقراری مجدد روابط دیپلماتیک با ایالات متحده

آمریکا بود که ده ها سال پیش قطع شده بود. آوردن ایالات متحده بر سر میز مذاکره و جلوه دادن ایران به عنوان کشوری مدرن ، باز و با جامعه ای پرشور و اسلامی ( اگر چه خودکامه ) سهم معامله رفسنجانی در این بده و بستان بود که طی آن شهروندان ایرانی در زندگی روزمره خشونت و آزار کمتر می دیدند و از آزادیهای اجتماعی بیشتری برخوردار می شدند و در عوض ، رژیم نیز در چشم طرف مذاکره کننده احتمالی اش [ ایالات متحده ] رژیمی بهره مند از مشروعیت و محبوبیت مردمی جلوه گر می شد. علاقه وافر رفسنجانی به معامله با طرف آمریکایی ممکن است نشانه ای باشد از این که گروه عمل گرایان رژیم به خوبی حس کرده باشند تا چه حدی سخن پردازیهای هواداران ایالات متحده از دموکراسی به مخالفان دمکرات رژیم ، در داخل ایران روحیه می بخشد و یاری می رساند ، و از این رو توقف و قطع این سخن پردازیهها ( که احتمالاً یکی از هدفهای رژیم در مذاکره است ) به استقرار و نیرومندی رژیم کمک خواهد کرد .

اما برای این که رفسنجانی شانس موفقیت داشته باشد ، نه فقط به مشارکت بالائی نیاز داشت که معین و کروی به آن امید بسته بودند ، بلکه محتاج این نیز بود که از سوی آمریکا نشانه ای دلگرم کننده ببیند و یا دست کم شاهد خاموشی و سکوت ایالات متحده باشد. در این ماجرا ، رفسنجانی هیچ یک از اینها را به دست نیاورد. درست شب پیش از انتخابات ، رئیس جمهور بوش دست به کاری بی سابقه زد که هیچ کدام از پیشینیان او نکرده بودند و به طور علنی اعلام نمود، انتخاباتی که قرار است برگزار شود ، از حداقل معیارهای پذیرفته آزادی و منصفانگی برخوردار نیست و حمایت خود را از حق مردم ایران در بهره مندی از آزادی و برخورداری از یک دولت دموکراتیک بار دیگر تکرار کرد .

رژیمهای تمامیت خواه احتمالاً از درگیری ایدئولوژیک بیشتر احساس نگرانی می کنند تا از درگیرهای نظامی ، چون به خوبی آگاه اند که همبستگی های بین المللی بر قدرت اخلاقی مخالفان صحنه می گذارد و به آن جان تازه می بخشد. هنگامی که عالیترین مرجع حکومتی آمریکا ، علناً انتخابات را مضحکه می خواند و رد می کند ، رفسنجانی حتماً پیش از گشوده شدن شعبه های رأی گیری می توانست شکست خود را به رأی العین ببیند. جناح نخبگان حاکم اصلاح طلب و عملگرا ، با کاندیدای محکوم به شکست شان این امید را از دست دادند که پشت کردن شان به " درست آئینی " و راست کیشی [ اسلامی ] با موفقیتهای عملی در شعبه های رأی گیری ، جبران خواهد شد .

پیروزی احمدی نژاد ، نشانگر پیروزی " درست آئینی " اسلامی است که رفسنجانی داشت یال و دم آن را می برید. توده گرایی سفسطه پردازانه شهردار سابق ، برخی از رأی دهندگان کم درآمد را به خود جذب کرد، اما کروی به آنان وعده هایی بیش تر و مشخص تر داده بود. رئیس جمهور جدید دوست دارد در باره اش گمان کنند به شدت با دستگاه موجود قدرت در تعارض و در تقابل است . اما این یک حقه و فریب بیش نیست . نامزدی او بدون حمایت فعالانه سیاسی نظامی و مالی ؛ قوی ترین ، فاسد ترین و ثروتمند ترین بخش حاکمیت روحانیان ، امری محال و ناممکن بود. بخشی که مجری گوش به فرمان فرموده های مقام معظم رهبری و سپاه پاسداران است . نبایستی از خاطر برد که احمدی نژاد شهردار کم اهمیت تهران بود و تنها به این سبب انتخاب شد که تحریم عمومی ، شمار رأی دهندگان را به تعداد ناچیزی از اسلامیهتها تقلیل داده بود. مهم ترین نکته در مورد او و در باره ترفیع اش به مقام ریاست جمهوری ، اطاعت بی چون و چرای اوست از مقام ولایت مطلقه فقیه ( مقام معظم رهبری ) و ارتباط اش با پاسداران انقلاب . احمدی نژاد خود اعتراف می کند و می گوید ، رأی مردم فقط در صورتی اعتبار دارد که بازتاب دهنده خواست و اراده مقام معظم رهبری باشد . رئیس جمهور می افزاید که یک جمهوری اسلامی واقعی طبق تعریف ، همه پاسخهای نهائی را به تمامی نیازها و مسائل بشری می دهد ، و همه افراد را خشنودی می بخشد . وی از قدرت مطلقه رهبر دفاع می کند و به ایده و آرمان دموکراسی به عنوان ایده ای ضد اسلامی باور ندارد و آن را رد می کند. وی همچنین در زمینه مسائل جهانی بینشی امپریالیستی دارد و به هدف برپایی یک دولت جهانی اسلامی می اندیشد و آرزمند آن است . وی مدعی است کارهای مملکت در ایران از ۱۶ سال پیش به این سو رو به خرابی گذاشت ، که حدوداً همان وقتی است که خمینی درگذشت و جامعه مدنی ایران برای دست یابی به نقش سیاسی کوچکی ، مستقل از دولت با زحمت بسیار تلاشهایی را آغاز کرد برعکس آنچه بسیاری از ناظران و مقامات رژیم اظهار می دارند، پیروزی احمد نژاد و شکست رفسنجانی می تواند نشانه ای باشد از اینکه ، نرخ مشارکت واقعی رأی دهندگان در حقیقت بسیار پائین تر از نرخ اعلام شده رسمی بوده است. این امر کمی مشکوک به نظر می رسد که نه کروی ( آدمی که پس از دور اول جیغ و داد به راه انداختن تقلب صورت گرفت و نه رفسنجانی کسی که با تلخکامی تمام نتایج نهایی را به زیر سوال برد )

هیچ کدامشان ، تا جایی پیش نرفتند که درخواست بازشماری آراء را مطرح سازند . شاید هر دو می دانستند که بازشماری آراء این خطر را به همراه دارد که آرایش آماری ارقام و تورم نرخ رسمی مشارکت عمومی بر ملا و علنی گردد .

به دنبال انتخابات سال ۲۰۰۵ به نظر می رسد بازی بده بستان بین جامعه مدنی و جمهوری اسلامی ، به بن بست رسیده باشد . چنان

که همه می دیدند رژیم قادر نبود به خواسته‌های جامعه مدنی، بدون تن دادن به تغییر و تحولی اساسی، پاسخ دهد. افراد معتبر و سازمان‌های مرتبط با جامعه مدنی ماهیت غیر دموکراتیک انتخابات رژیم را دریافتند و همگی یک‌زبانه خواستار تحریم آن شدند. با آنکه فراخوان تحریم، که برخی از زندانیان وجدان از درون زندانهای جمهوری اسلامی نیز- از جمله اکبر گنجی - آن را تأیید کرده بودند، انتشار وسیعی بر روی شبکه جهانی وب (اینترنت) یافت، ولی نمی توان به دقت ارزیابی کرد که تحریم انتخابات متقابلانه رژیم، تا چه میزانی به میان مردم راه یافت و بر آنها اثر گذاشته است. ازین رو رهبران و سخنگویان تحریم، می بایستی در تاریکی پیش می رفتند اگر که اصولاً بر آن بودند که گامی به پیش بردارند و بکوشند از روی نشانه‌های سطحی و در نهایت امر به هدایت ستاره‌های روشنگر ارزشهای آزادیخواهانه و اصول دموکراتیک راه خود را به پیش برند، که نویسندگانی همچون اکبر گنجی با شایستگی بسیار آن را به نیکویی طرح و ترسیم کرده اند.

هم چنان که محسن سازگارا نیز توجه می دهد، حتی رقم متورم رسمی مشارکت ۶۰ درصدی، معنای اش این است که یک چهارم کسانی که در سال ۱۹۷۷ در انتخابات شرکت جسته بودند (یا تقریباً ۱۱ میلیون نفر از جمعیت واجد شرایط رأی دهی در یک کشور ۷۰ میلیونی) از شرکت در انتخابات پر تقلب ۲۰۰۵ خودداری ورزیده اند. بدین ترتیب فراخوان تحریم به شکلی، بر حدود بیش از یک هفتم کسانی که در ایران زندگی می کنند اثر گذار بوده است؛ و اینهمه به رغم سرکوب سخت رسمی و وارد آوردن اتهام خیانت به امنیت ملی علیه مدافعان تحریم و تهدید آنان به انتقام جوئیهای بربرمنشانه.

از نمونه‌های ویژه و شرم آور انتقام جوئیهای وحشیانه دولت، در جنوب غربی استان کردستان روی داد که جنبش تحریم موقعیت گسترده‌ای به دست آورده بود. در ۱۰ جولای ۲۰۰۵ در یکی از تظاهرات مسالمت آمیز بعد از انتخابات در شهر مهاباد نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی شوانه قادری از فعالان جنبش تحریم را به ضرب گلوله سخت مجروح کردند و بدن او را که هنوز زنده بود به اتومبیل بستند و در سراسر خیابانهای شهر بر زمین کشیدند. عکسهای بدن لخت و پار او در زمانی که تظاهرات گسترده‌ای در اعتراض به این جنایت در سراسر کردستان ایران، برگزار می شد بر روی اینترنت به نمایش گذاشته شده بود. خطه کردستان به تخمین خانه ۹ میلیون شهروند کرد ایرانی است. تا به این تاریخ نیروهای امنیتی دست کم ۱۷ تن از مردم کردستان را در طی این تظاهرات اعتراض آمیز کشته اند.

سلاخی بی رحمانه شوانه قادری و دیگر فعالان کرد قویاً نشان دهنده خطرات و تهدید هائی است که فعالان هوادار دموکراسی باید شجاعانه به استقبال آن بروند، برای ترویج چیزی که حتی در خود جمهوری اسلامی کاری است کاملاً قانونی، زیرا در جمهوری اسلامی، قانون رأی دادن اجباری ابداً وجود ندارد. نرفتن به پای صندوق رأی، به سخن دیگر، حتی در ردیف نافرمانی مدنی هم قرار نمی گیرد، در حالی که ما سرو کارمان با وضعیتی است که مردم فقط برای جسارت شان در عدم شرکت در رأی دهی بایستی بهای سنگین آن را با جان و زندگی شان بپردازند!

### ایرانیان دموکرات به کجا می روند، از این جا؟

به رغم خطراتی که با آن رو به رو هستند، عناصر دموکراسی خواه، مانند دفتر دانشجویی تحکیم وحدت (SOCU) از تغییراتی که در وضعیت پیش آمده خوشنود هستند. آنان بر اهمیت نفی هرگونه جبهه گیری و شرکت در بازی های بین جناحی رژیم، تأکید می ورزند. آنان بر این نظر پا می فشارند که اصلاح طلبانی که گذاشته اند پای شان به جریان ساختگی انتخابات ظاهر سازانه رژیم کشیده شود، اشتباهی فاحش مرتکب شده اند. از نظر اینکه چه کسانی حقیقتاً قدرت را در اختیار دارند، انتخابات هیچ چیزی را عوض نمی کند: برندگان ظاهراً قانونی انتخابات، همانهایی هستند که پیش از این هم عملاً قدرت را در دست داشتند. اما انتخابات، به رغم مخدوش بودن اش، از نظرگاهی دموکراتیک به خودی خود نوعی پیشرفت محسوب می شود. چنین است، از این رو که انتخابات برای حاکمان این امر را مشکل تر می سازد که انکار کنند، دولت سایه و دولت رسمی دو موجودیت همسان و یگانه اند. و از همین رو بر توانایی رژیم که خودش را در پشت چهره و زبانی دوگانه پنهان کند، ضربه وارد می آورد.

انتخابات از این جهت نیز مفید بود که مخالفان دموکرات را به خود آورد و هشدار می بود به آنها که نیازمند برقراری ارتباط و دسترسی به جماعت وسیع و کمتر باسوار و فقیر جامعه هستند. دموکراتهای ایرانی، اکنون می بایستی بیشتر از همیشه خود را در موقعیت دیده بانی از جامعه ای مدنی قرار دهند که به خوبی از یکپارچگی و بهم پیوستگی درخواستهای دموکراتیک آگاه است، و در دفاع از آنها دیگر ممانعت نخواهد کرد. مخالفان، می توانند خدمت خوبی به ملت ایران بنمایند. از این طریق که رئیس جمهور را بی امان و سرسختانه موضوع تحقیق و تجسس و رسیدگی پی گیر قرار دهند و به طور مسالمت جویانه، به ترویج ارزشهای لیبرال - دموکراتیک بپردازند، هرکجا و به هرگونه و هر وقت که امکان آن فراهم باشد. (۷)

برای به دست آوردن تصویری که جنبش دموکراسی خواهی ایران، در آینده چه وضعیتی خواهد داشت، بایستی به توسعه و تحولاتی که از ۱۹۸۹ به این سو از سرگذرانده توجه کرد. برای نمونه، بوده اند گروه‌هایی که به عنوان گروه‌های مراقبت و کنترل از سوی دولت به راه انداخته شده بودند ولی اکنون جبهه عوض کرده و به طرف نیروهای هوادار دموکراسی روی آورده اند. یکی از مهم ترین این گروه ها دفتر تحکیم است که در سالهای آغازین انقلاب اسلامی برای جاسوسی و مرعوب سازی دانشجویان به راه انداخته شد. این سازمان، به مثابه سازمانی فراگیر، همه انجمنهای اسلامی دانشجویی سراسر کشور را که آن روز ها مثل قارچ از زمین می رویند زیر یک چتر گرد می آورد. در طول سالهای دهه ۱۹۸۰ همان وظیفه شریانه را به انجام می رساند که بسیجی ها در دهه های بعدی مأمور انجام آن هستند.

با فروپاشی امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی و ورشکستگی همزمان نیروهای چپ ایران، دفتر تحکیم وحدت به یک گروه مخالف قانونی، دگر دینی می پذیرد، که اصلاح طلبان داخلی رژیم گهگاه می توانستند برای بسج حمایت‌های عمومی آن را به کار گیرند و در معامله قدرت با محافظه کاران از آن استفاده کنند. اما امر بسیج دانشجویان خود نیازمند به پاسخ گویی به خواستهای آنان است، و همکاری متقابل با گروه‌های کوچک و مستقل دانشجویی. این وضعیت به تغییرات جدی دموکراتیک نیاز داشت و نه فقط به پرداختن به مسائل حاشیه ای مبتلابه رژیم.

پس از تجربه سال ۱۹۹۹ و ملاحظه اینکه جناح اصلاح طلب رژیم به چه اندازه نسبت به سرنوشت دانشجویانی که مورد تعرض وحشیانه نیروهای امنیتی قرار گرفته بودند به اعتنا است، دفتر تحکیم معترض تر شد و آغاز کرد به طرح پی گیرتر و صریحتر خواستها و برنامه ای دموکراسی طلبانه. رژیم کوشیده است که کنترل اداره سازمان را دوباره به دست گیرد. اما خوشبختانه امکان استفاده از زور در شرایط فعلی برای مدافعان جمهوری اسلامی و یورش عریان به دفتر تحکیم وحدت وجود ندارد. با آنکه رهبران تحکیم وحدت هنوز مرتباً تحت پیگرد ایداء و آزارند و بازداشت می شوند، بیشتر آنان همچنان دموکراسی خواهانی شجاع و متهور و پا برجا مانده اند.

در ۱۹۷۹ دموکراسی خواهان اصولی و متعهد عده ای بودند کم شمار و پراکنده در میان نخبگان سیاسی و روشنفکران جامعه ایران. در طول سالهای دهه ۱۹۸۰ مخالفان رژیم همگی شان یکدست دموکرات نبودند. بیشتر مخالفان جوانسال و دلیر ضد خمینی، در آن دوره مبارزانی بودند یا چپ و یا چپ - اسلامی، که هیچ گونه سروکاری با آرمانها و ایده های لیبرال دموکراتیک نداشتند و به کلی با آن بیگانه بودند. گروه روشنفکران مخالف، گرچه با شجاعت بسیاریا در میدان مبارزه داشتند ولی اکثرشان سخت زیر نفوذ اندیشه های مارکسیستی بودند و نه اندیشه دیگری. اما در ایران مانند بسیاری جاهای دیگر سقوط دیوار برلین سر آغاز دورانی شد کاملاً جدید. با از میان رفتن رژیم شوروی و بی اعتبار شدن آن، نیروهای افراطی، به آرامی به فضیلتها و به ارزشهای حقوق بشر و لیبرال دموکراسی روی آوردند و واقف گردیدند.

سالهای خاتمی (۱۹۹۷-۲۰۰۵) شاهد تولد یک فرهنگ تازه سیاسی بود. ناکامی جنبش اصلاح طلبی از درون رژیم، روشنفکران را وادار ساخت که در عقاید خود تجدید نظر کند و اهمیت طرح پرسشهای اساسی در مورد مسائل فلسفه سیاسی، حقوق و قانون اساسی را دریابند و در جستجوی پاسخی برای آنها برآیند. کسانی که روزگاری، استدلال آوریهای حقوقی و قانونی را به عنوان موضوعاتی نامربوط و روبنایی (و نه بنیادین) رد و طرد می کردند. امروزه بر روی مسائل فلسفه سیاسی و تغییر قانون اساسی متمرکز شده و به آن می پردازند. این جهت گیری نو، بشارت دهنده بلوغی تازه است که فرهنگ سیاسی ایران در نیم قرن گذشته از آن محروم بوده و کم داشته است آن را.

### تأکیدی جدید بر شأن و کرامت انسانی

در ایران امروز گونه ای آگاهی فلسفی و اجماع ایدئولوژیک به چشم می خورد که در تاریخ مدرن و تجدد خواهی ایران بی سابقه است. در مرکز این آگاهی و اجماع، مفهوم کرامت و شأن ذاتی فرد انسانی قرار گرفته است. دشمنان سرسخت گذشته آموخته اند که به عقاید یکدیگر احترام بگذارند و هم را تحمل کنند و بر سر موضوعات سیاسی با هم به گفت و شنود بپردازند. یک فراخوان مشترک به برگزاری همه پرسی برای تغییر قانون اساسی، امضاهای فرزندان شاه فقید و یک مبارز مارکسیست لنینیست و یک مدافع حقوق بشر و یکی از اعضای سابق سپاه پاسداران را در پای خود دارد. بحث تحریم، موشکافانه و دقیق و غنی بود. اینترنت محل و مأمنی شده است برای بیان آزاد و آزادی ارتباط ایرانیان و جهان خارج.



اکبر گنجی ، اسلامگرای افراطی سابق ، که امروز میڈل شده است به روزنامه نویس و خبرنگار مصمم و افشاگری که در زندان به عنوان زندانی وجدان دست به اعتصاب غذا زده است ، نه تنها از بلیغ ترین و زبان آورترین صداهای موافق تحریم است بلکه پیشگام طرح مسأله اخلاق در سیاست و جلب کننده توجه نسبت به این مسأله مهم نیز هست که سالهای دراز در ایران مورد غفلت بوده . گنجی با گرو نهادن زندگی خود و در بازی با مرگ ، می کوشد آن رفتار سیاسی را بازگونه کند که ریشه در مجموعه فکری خودکامگی دارد و همه ارزشهای اخلاقی را به تمسخر می گیرد و تابعی ست از این ضرب المثل رایج که می گوید هدف وسیله را توجیه می کند . گنجی و رهبران دانشجویی در دوره انتخابات ریاست جمهوری پیوسته بر ضرورت رفتاری همواره اخلاقی تأکید می کردند و جانبداران بودند . آنان با تحریم به عنوان یک اصل موافق بودند و نه به عنوان یک تاکتیک .

رژیمی که امروز بر ایران حکومت می راند ، انتخابات را از مضمون دموکراتیک آن خالی کرده است . فقط با انکار و نفی چنین انتخابات کاملاً توخالی و پوکی است که می توان حیثیت و اعتبار فرآیند انتخابات را به آن بازگرداند و عمل رأی دادن را بار دیگر در خدمت به دموکراسی در ایران احیا کرد . این احساس تعهد فرا-تاکتیکی به تحریم ، سبب مخالفت گنجی با کسانی بود که می گفتند حالا وقت آن رسیده رأی دهندگانی که در دور اول از رأی دادن خودداری ورزیده اند ، بیایند و در دور نهایی انتخابات شرکت کنند و کمک کنند با انتخاب "بد" مانع پیروزی "بدتر" ( یعنی احمدی نژاد) در انتخابات ریاست جمهوری شوند .

در نامه سرگشاده به آیت الله منتظری مورخ ۲۵ جولای ۲۰۰۵ که گنجی از سلول زندان قاچاقی به بیرون فرستاده بود وی از نارسائیهای جنبش دموکراسی خواهی ایران سخن به میان می آورد و چاره های احتمالی آن را بر قلم می آورد: مشکل ما " کمبود دانش مان از دموکراسی " نیست ، بلکه در فقدان اراده و آمادگی ما برای پرداخت هزینه های آن است . دموکراسی به مردان عمل ، به زنان دلیر و جوانان انعطاف پذیر نیازمند است . از جان گذشتگی و فارغ از خود بودن ، راهگشای به سوی آزادی و حقوق بشر است ، و نه فقط علم به فرهنگ مدرن . ما باید جامعه مدرن و مدرنیته را بشناسیم ، و باید بین دانش و عمل پل بزیم تا بتوانیم دموکراسی را برقرار سازیم و بر پا بداریم .

هماهنگ سازی اعتقادات و اعمال تنها وظیفه ای نیست که پیشروی ایرانیان دموکرات است . با در نظر داشت انتخابات ریاست جمهوری ، یک جنبش بالقوه نیرومند هوادار دموکراسی ، هنوز با چالشهای دلهره برانگیزی روبه روست . از نقطه نظر سازمانی ، مسائل هنوز بی ثبات اند و حتا آشفته و سردرگم .

در حال حاضر چیزی که بتواند به عنوان یک ساختار فراگیر و کارآمد از سوی مخالفان به خدمت گرفته شود ، وجود ندارد . در نبود چنین ساختاری بیشتر مدافعان دموکراسی و حقوق بشر باید بر روی سازمانهای دیده بانی و رسانه ای بین المللی حساب کنند ، تا به کمک آنها از عهده مقابله با فشار و سرکوب برآیند و به حیات خود ادامه دهند . سازمانهای غیر قانونی دانشجویی و نیز سازمانهای حقوق بشری پرشماری هستند که قدرت و نیروی آنها را به آسانی نمی توان سنجید و تخمین زد و وجود فشار و سرکوب مانع بزرگی است بر سر راه یارگیریهای جدید و توانائی شان در آموزش یابی . برپائی یک شبکه انعطاف پذیر از گروههای مخالف دموکرات و به کارگیری این شبکه در جهت بسیج کردن بخشهای وسیع تری از جامعه چالشهای عظیمی هستند که نه تنها به استقامت و پشتکار و شجاعت ، بلکه همچنین به ابتکار و خلاقیت نیازمند است . شخصیت هایی مانند گنجی با دانشی که از دموکراسی و ایمانی که به آن دارد و شجاعت اخلاقی مثال زدنی که از آن بهره مند است ، می تواند نقش بسیار اساسی در ایجاد وحدت و یگانگی بین نیروهای مخالف رژیم ، که در نتیجه سالها خشونت و بی اعتمادی دچار از هم گسیختگی و پراکندگی اند ایفا نماید . برای دست یافتن به پیروزی ، دموکراتهای ایرانی باید بتوانند از سربازان پیاده نظام نبرد خود ، فعالانی مانند شوانه قادری که در میان مردم و برای دموکراسی مبارزه می کرد ، حفاظت و حمایت کنند و قادر باشند با مردم عادی کوچه و بازار ارتباط نزدیک برقرار نمایند . با اینکه متأسفانه امروز برای نجات قادری خیلی دیر شده است ، ایرانیان پراکنده در سراسر جهان و گروههای حقوق بشر و هواخواهان دموکراسی می توانند به یاران و همکاران او بسیار کمک کنند ، با آوردن نام قاتلان او و شرمساری دادن به آنان و سرافکنده کردن دیگر جنایتکارانی که در رژیم دست به ارباب و سرکوب و ترور شهروندان می زنند . هنگام نگارش این کلمات ، اوایل سپتامبر ۲۰۰۵ ، درنده خونیهای مقامات رژیم در کردستان وسیعاً در رسانه های جهانی نادیده گرفته شده است . فراموشی و سکوت بهترین یاران دیکتاتورها هستند . از آنجا که هواخواهان دموکراسی در ایران با مسالمت تمام به مبارزه ای غیر خشونت آمیز با حکومت تمامیت خواه و خشونت ورز اسلامی برخاسته اند نیازمند و شایسته حمایتهای بین المللی اند . نظارت و دیده بانی سازمان جهانی حقوق بشر و وضوح و برملایی ، می تواند به نجات جان آنان کمک برساند و به آنان نیروی بیشتری در جهت شکستن سد سانسور رژیم و دسترسی یافتن به هواداران شان ببخشد .

مشکل نیست تصور این که چه اتفاقی می توانست بیافتد اگر این ایرانیان قادر می بودند یک راه پیمائی مسالمت جویانه به راه اندازند

و از آن هم بهتر یک سری تظاهرات غیر خشونت آمیز پی در پی و پیوسته ای که فقط بخش کوچکی از ۱۱ ملیون واجدین شرایط رأی دهی که انتخابات ۲۰۰۵ را تحریم کرده بودند در آن شرکت می جستند. چه بسا اثرات تاریخی چنین رخدادی می توانست از اهمیت سقوط دیوار برلین چیزی کم نیاورد؟.

#### پانویس ها:

۱- چنانکه یکی از تدوین کنندگان و پایه گذران قانون اساسی . محمد بهشتی در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۷۹ متذکر شده است : " جمهوری اسلامی یک جمهوری مکتب است ... [ و ] و با جمهوری دموکراتیک فرق دارد. ما نمی توانیم اجازه دهیم که آراء عمومی بدون هیچ محدودیتی فرمان براند. زیرا این هم با قانون اساسی در تعارض است و هم با الزامات یک نظام مکتبی ". رونوشت مذاکرات مجلس خبرگان. ( تهران اداره فرهنگی و روابط عمومی ، مجلس اسلامی ، ۱۹۸۵ ، ۱ : ۳۶۷ )

۲- برای بیانیه دانشجویان در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۰۴ بنگرید به <http://news.gooya.com>.

۳- " مطابق آمار رسمی ، احمدی نژاد در دور اول ۵/۷ ملیون رأی به دست آورده بود و ۱۷/۲ ملیون در دور نهایی. و این ۱۱/۵ ملیون رأی اضافی را در ظرف یک هفته چگونه جمع کرده و از کجا آورده ؟ حتما اگر نرخ مشارکت در تمام مراحل انتخابات ثابت باقی می ماند و اگر احمدی نژاد تمامی آرائی را که در دور اول ، به دیگر نامزدهای سخت سر افراطی داده ببنند بی کم و کاست از خود می کرد ( آراء علی لاریجانی و محمد قالیباف ) بر آراء داده شده او در دور نهایی فقط ۵/۸ ملیون رأی افزوده می شد. چنان که بر مبنای گفته مقامات رسمی رژیم نرخ مشارکت در دور دوم پائین تر از نرخ مشارکت در دور اول بوده باشد، احمدی نژاد چگونه می توانسته کل آرائی را که به دست آورده ، سه برابر کرده باشد؟ "

۴- نگاه کنید به سخنان خامنه ای به تاریخ ۱۰ می ۲۰۰۵ در <http://news.gooya.com/president> archive.۸۴

۵- نگاه کنید به سخنان بوش به تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۰۵ در :

[www.whitehouse.gov/news/releases/06/2005.html](http://www.whitehouse.gov/news/releases/06/2005.html).

۶- چنان که رفسنجانی توضیح داده است : " من می دانستم که استراتژی آمریکا از مشارکت پائین و آشوب بالا حمایت می کرد. من متوجه شدم که وضعیت جاری موجود در خدمت هدفهای آمریکاست . من فکر کردم اگر وارد رقابت شوم ، می توانم در برابر این استراتژی بایستم و مشارکت [ انتخاب کنندگان ] افزایش می پذیرد. " مصاحبه با جمهوری اسلامی ( تهران ) ۸ ژوئن ۲۰۰۵

۷- نگاه کنید به بیانیه دفتر تحکیم وحدت ( socu ) در

<http://news.gooya.com/politics/archives/032989.php>.